

رهیافت به بافت قرآن

زبان‌شناختی فقط بخشی از معضلات ترجمه را که ما در برگردان قرآن با آن مواجه می‌شویم، تشکیل می‌دهد. بخش عمده دیگر که چالشی مشابه در برابر مترجمان قرآن برمی‌انگیزد، «بافت» (texture) قرآنی است که مترجم باید راه خود را از میان معضلات درهم‌تنیده نحوی و بلاغی باز کند.



ویژگی‌های زبانی/ زبان‌شناختی فقط بخشی از معضلات ترجمه را که ما در برگردان قرآن با آن مواجه می‌شویم، تشکیل می‌دهد. بخش عمده دیگر که چالشی مشابه در برابر مترجمان قرآن برمی‌انگیزد، «بافت» (texture) قرآنی است که مترجم باید راه خود را از میان معضلات درهم‌تنیده نحوی و بلاغی باز کند. اینها تشکیل‌دهنده مؤلفه‌های بافتاری بی‌همتایی است که صلابت سبک و ساختار قرآن را پدید آورده است. این مؤلفه‌های درهم‌تنیده است که علت ترجمه‌ناپذیری یا تقلیدناپذیری اعجازین مقال قرآنی است. در اینجا توجه ما معطوف به مسئله بافت قرآن و پی بردن به این نکته مهم است که آیا این پدیده در ترجمه به زبانی که هم از نظر زبان‌شناختی و هم فرهنگی با آن متفاوت است، محفوظ می‌ماند؟

در این بررسی مقالی بافت قرآن، نیازمندیم که به عناصر خرد و ریز که درون محیط متن رخ می‌نماید، توجه کنیم تا روشن شود آنها چگونه به درک متن مدد می‌رسانند. بررسی ما از بافت مقال قرآنی، از بررسی قراردادی اتصال و انسجام (cohesion) که فقط زبان‌شناختی است، فاصله می‌گیرد و فراتر می‌رود.

تجزیه و تحلیل ما از جملات قرآنی، کوششی است برای نشان دادن اینکه عناصر زبان‌شناختی تشکیل‌دهنده بافت، تنها عناصر اتصال و انسجام نیستند که به هم پیوندی جامعیت متن مدد می‌رساند؛ آری، بررسی حاضر نقطه مقابل مدعای کسانی است که می‌گویند پیوندهای اتصال و انسجام، تنها منشأ پیوستاری بافت است.

کانون بحث حاضر این است که عناصر بلاغی بافت نیز همان‌سان عناصر اتصال بخش‌اند که به نحوی مثبت به پدید آمدن بافتاری یکسره مؤثر از متون حساسی مانند قرآن مدد می‌رساند، که در آن اختصاصات زبان‌شناختی و بلاغی همدیگر را دربر می‌گیرند. متنی که فاقد این اختصاصات باشد، همچون سنگلاخی است که راه بردن از آن به مقصد دشوار است.

متن‌پژوهی پیشنهادی ما از قرآن کریم، چه بسا نگاهی تازه به مطالعه بافت است. نمونه‌های قرآنی و تجزیه و تحلیل آنها نشان می‌دهد که چگونه تعبیه‌های زبانی محض با تعبیه‌های بلاغی درهم‌تنیده می‌شوند؛ همچنین نشان می‌دهد که چگونه نحو با بلاغت تکمیل می‌شود تا خوانندگان را مجذوب سازد و سرانجام، به آگاهی برساند. مقال متعالی قرآن، نمونه یکتایی است که نشان می‌دهد چگونه تعبیه‌های اتصال‌بخش بلاغی، نمی‌تواند از تعبیه‌های زبانی محض جدا شوند، چه در سطح کلان باشد، چه در سطح خرد.

هر دو نوع مولفه‌های اتصال‌بخش در اینجا همچون راهبردهای متن‌ساز ملاحظه می‌شوند تا درنهایت به کارکردها یا کارایی‌هایی راه یابند. بافت از منظر زبان‌شناسی از رهگذر عناصر اتصال‌بخش تحقق می‌یابد که باعث می‌شود متن از نظر نحوی و معنایی پیوستگی یابد. تعبیه‌های اتصال‌بخش، اگرچه کارکرد زبان‌شناختی دارد، درعین حال نقش بلاغی ضروری هم ایفا می‌کند. اتصال و انسجام بلاغی (بافت) در اینجا به نحو موردی به مقال قرآنی اطلاق شده است.

برداشت ما از بافتار بلاغی، مبتنی بر نقش مؤثری است که آرایه‌ها و پیرایه‌های مجازی در روند سراسری اتصال و انسجام متن، به عنوان رخداد ارتباطی، ایفا می‌کنند. در این بررسی، ما مسائل عمده‌ای را برجسته می‌کنیم که مترجم قرآن را به هنگام ترجمه آن که متنی حساس است، احاطه می‌کند. نظیر اینکه مثلاً با بلاغت فرهنگمند چگونه رفتار کند. یا چگونه معادل‌یابی کند، و مهمتر از همه اینکه پی ببرد که آیا با رفتار متن مبدأ در ترجمه، حفظ شده است یا خیر.

قبل از پیش رفتن در این بررسی، شایان تذکر است که باید بین بافت و ساختار بافت از این لحاظ فرق گذاشت که ساختار يك متن متشکل از آغاز، میانه و انجام است؛ حال آنکه بافت همواره در هر برشی از مقال حضور دارد، حتی هنگامی که متن ناقص، یا بدون انجام باشد.

مؤلفه‌های بافتاری

بافت یا «؛ساختار در همه اجزایش» یکی از اختصاصات تعیین‌کننده هر متنی است؛ یعنی نوشته‌ای است جامع، متشکل از

مقال مکتوب یا شفاهی. متن قرآن متشکل از عناصر زبانی دارای اتصال/انسجام، و عناصر بلاغی است که با هم در پیوسته‌اند. متن‌های غیرقرآنی و به زبان عربی، اغلب نمایانگر عناصر اتصال بخش‌اند. حال آنکه قرآن، نمایانگر عناصر فراوان زبان‌شناختی، و همچنین عناصر بلاغی منسجم است که نمی‌توانند از هم جدا شوند. به عبارت دیگر آن عناصر زمینه بافت قرآنی و وسیله عمده نیل به کمال و تعالی سبک از یک سو، و شگرد (تکنیک) یگانه و مؤثری است از سوی دیگر که می‌تواند سبک کسالت‌بار و تکلف‌آمیز را کنار بزند، همین عناصر در هم تنیده است که مقال قرآنی را مثل یک شمش طلائی یکپارچه می‌سازد یا مانند نوای هماهنگ.

علت وجودی این پدیده این است که در واقع هنگامی که عناصر منسجم بلاغی از متن قرآنی برداشته شود، آنچه باقی می‌ماند، دیگر نه قرآن است، نه متن مقدس اعجازین. این ویژگی متمایز و تشخیص‌دهنده به قرآن است که مترجمان دست‌اندرکار ترجمه، کار با آن را سخت دشوار می‌یابند، و در اینجا از آن به عنوان منشأ عمده اعجاز/تقلیدناپذیری سخن گفته می‌شود؛ بنابراین تذکر این نکته اهمیت دارد که آنچه به قرآن همچون متنی کاملاً متمایز از سایر متون تشخیص می‌بخشد، همان بافت بی‌همتای آن است.

قرآن نوع منحصر به فرد، یا فرد بدون نوع است. ژانری است که منحصرأ از ویژگی‌های نهانی و نمونه نمایان زبانی و بلاغی بهره برده است. قرآن نیروی نهفته سبکی خود را داراست. نمونه‌هایی که عرضه شده نشان می‌دهد که گزینه‌های بلاغی و زبان‌شناختی موجود در کل کلام قرآن، برخاسته از ساختار یا ژانر ویژه آن است، و این اختصاصات، عناصر نیرومندی در هر سورة قرآن از منظر متنیت (textuality)، و متن‌پژوهی است. متن عبارت است از پدیده ارتباط‌گرا که در بردارنده هفت معیار است. اگر هر یک از این معیارها مطرح نباشد، در آن صورت متن، دیگر ارتباط‌گرا و یا پیام‌رسان نخواهد بود. انسجام همواره در کانون و هسته مرکزی متنیت است. فاوسیت (Fawcett) بر آن است که از رهگذر کاربرد تعبیه‌های گرامری یا ساختاری، یکپارچگی متن تضمین می‌گردد.

بعضی از قرآن‌پژوهان برای آن انسجام موقعیت انحصاری معناشناختی قائلند. از نظر آنان نیز متن مقدم بر هر چیز، «؛ واحدی معناشناختی» است. همچنین فرآورد روابط معنایی در حال تکوین است و مفهوم انسجام، مفهومی معناشناختی است؛ یعنی مجموعه روابط معناشناختی است که بخشی از رهگذر گرامر، و بخشی از رهگذر واژگان پدید آمده است.

هالیدی (Halliday) می‌گوید: متن «؛ واحد اساسی فرایند معناشناختی» است. یا عبارت است از زبانی که کارایی دارد؛ یعنی زبانی که در زمینه معین، کاری انجام می‌دهد. مراد از متن (text) آن‌گونه که در زبان‌شناسی به کار می‌رود، عبارت است از هر بخشی از زبان، شفاهی یا کتبی، با هر طول، که کلیت یگانی می‌سازد. مفهوم بافتار (texture) کاملاً برای بیان خاصیت متن یا بافت (text) مناسب است.

بافت همان است که بافتار دارد، و این همان چیزی است که از همه آنچه بافت نیست، متمایز می‌سازد. بافتار اشاره به واحد بافتی (textual unity) دارد، همچنین به شیوه‌ای که زبان هم – پیوستگی می‌یابد بافتاری یک متن، با انواع خاصی از روابط معناشناختی بین یکایک پیام‌های آن روشن می‌شود. اگر قطعه‌ای از زبان کمبود بافتار، داشته باشد، در آن صورت یا بافت ناقص است، یا نا- بافت (non text). در هر حال، بافتار چندان مبنای مطمئنی برای داورهای مربوط به کمال یک بافت نیست، آن‌سان که ساختار (Structure) هست. ساختار وسیله‌ای برای نمایاندن/ بیان بافتار است.

نوبرت (Neubert) و شرو (Shreve) نیز تعریفی از بافتار عرضه می‌دارند: «؛ بافتار عبارت است از عناصر زبانی که در زنجیره جملات رخ می‌نماید و مجموعاً کارکردشان بافتار را می‌سازد.» بیکر (Baker) بر آن است که حضور عناصر اتصال‌بخش، پیش شرط لازم برای بافتار نیست. می‌گوید این واقعیت که ما از قطعه‌های پراکنده زبانی، به رغم حضور تعدادی علائم و اشارات اتصال‌بخش یا انسجام آور سر درمی‌آوریم، حاکی از این است که آنچه عملاً به قطعه‌ای زبانی بافتار می‌بخشد، حضور علائم و اشارات اتصال‌بخش نیست، بلکه توانایی ماست در بازشناسی روابط پنهانی معنایی که تداوم معنا را برقرار می‌دارد.

هنجارهای زبان‌شناختی از زبانی تا زبان دیگر فرق می‌کنند؛ بنابراین بافتار هم درون زبانهای مختلف، مختلف است. بدین‌سان بافتار قرآنی منشأ اصلی ترجمه‌ناپذیری است. هتیم (Hatim) می‌گوید: «؛ بافتار در عربی، روشن‌تر و روشن‌گتر از انگلیسی است.» به همین دلیل خاص، ترجمه قرآن می‌تواند فداکننده ساختار بافتار زبان مبدأ باشد؛ زیرا زبان مقصد نمی‌تواند از عهده هنجارهای زبان‌شناختی و یا بلاغی مقال قرآن برآید.

آیا بافتار قابل ترجمه است؟

بافتار در کانون هر فرایند ترجمه‌ای قرار دارد. این امر در هر ترجمه‌ای عموماً و در ترجمه قرآن خصوصاً صادق است. ترجمه بافتار همانا حل و فصل ظریف خصوصیات بافتاری است و عبارت از جای دادن به معنا در چهارچوب زبان‌شناختی و بلاغی است. این نکته برای

دست‌اندرکاران ترجمه مهم است که در نظر داشته باشند که ترجمه متن حساس قرآن به زبان یا فرهنگی متفاوت، همواره مستلزم این نیست که مترجم همان مؤلفه‌های زبان‌شناختی و یا بلاغی مؤلفه‌های متن مبدأ را دست نخورده و دگرگون نشده نگاه دارد؛ ولی مؤلفه‌های بافتار زبان‌شناختی و بلاغی متن مقصد باید همگی به کار گرفته شود.

به عبارت دیگر، بافتار زبان مقصد باید دستخوش هنجارهای زبان‌شناختی و بلاغی بافتار متن قرار گیرد تا به دسترس‌پذیری، انگیزش‌های بلاغی، و تعامل‌ذی‌ربط ارتباط گرا نایل گردد و در خوانندگان زبان مقصد واکنشی پیدا کنند که همانند مخاطبان زبان مبدأ باشد. این مسئولیت مترجم است که مولفه‌های اتصال‌بخش و موردی برای متن مقصد پدید آورد. نویبرت و همکارش می‌گویند: «؛مترجم نباید خوانندگان متن مقصد را مجبور به مداخله در اتصال و انسجام بگرداند. این شرط با تداخل الگوهای انسجامی زبان مبدأ در جملات زبان مقصد حاصل می‌گردد. بعضی از پیوندهای انسجامی زبان – مدار متن مبدأ باید آزاد یا تفسیری ترجمه شود، وگرنه چه بسا به نحو بسته – گریخته‌ای در متن مقصد ظاهر گردد. اگر تعبیه‌های زبان مبدأ نایده گرفته شود، متن مقصد چه بسا یکپارچگی معنایی‌اش را از دست بدهد.»

بررسی حاضر عمدتاً ناظر به مسائلی است که در ترجمه بافتار قرآن با آن مواجه می‌شویم؛ یعنی مسائلی که به مولفه‌های انسجامی زبانی و بلاغی ربط دارد. یعنی به مسائل مربوط به ترجمه معانی تک‌واژگان نپرداخته‌ایم. یک متن اگر همچون درختی از محیط و زمینه طبیعی‌اش جاکن شود و در زمینه فرهنگی بیگانه از نو کاشته شود، بی‌شک خسارت‌هایی خواهد دید، چه در سطح متن و ساختار، و چه در سطح معنایی. این چنین است که نامعادل بودن آنها صورت می‌گیرد و رخ می‌نماید.

ترجمه قرآن، مانند هرگونه ترجمه دیگری، ناگزیرانه خسارت معنایی می‌بیند. آری، در فرایند ترجمه قرآن، باید دل خود را این گونه خوش داریم که آن خسارت معنایی به مدد شگردهایی از جمله افزودن مواد تفسیری جبران می‌شود؛ یعنی نوعی افزودن تفسیر به فرآورده‌ای که چیزی از بازگشایی‌اش را در روند ترجمه نمایان می‌سازد. علاوه بر شیوه دیگر یعنی افزودن پانویسها یا آوردن عبارات تفسیری موجز در حاشیه ترجمه برای روشن‌سازی متن مقصد و اذهان خوانندگان آن متن که دسترسی به آثار تفسیری مسلمانان ندارند.

با این کار، متن مقصد (ترجمه) را آسان‌یاب ساخته‌ایم. هنجارهای زبان‌شناختی زبان مقصد، بعضی ویژگیهای بلاغی و مؤلفه‌های موردی انسجامی در متن مقصد همه می‌توانند به نحوی طرح و شرح شوند که با هنجارهای زبان‌شناختی و بلاغی زبان ترجمه (مقصد) موافق آیند.

در اینجا طرح این پرسش مهم است که اگر متن (بافت) را همچون «؛زبانی که کاراست» بپذیریم، آیا متن جدید (مقصد) هم که این گونه در فرایند ترجمه به عمل آمده و پرورده شده است، همچنان کاراست؟ آنچه در اینجا می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این واقعیت است که رایحه باروری نحو (Syntax) و بلاغت (rehetoric) که مشخصه مقال قرآنی است، در طی فرایند ترجمه ناپدید یا رقیق خواهد شد.

اغلب مؤلفه‌های اتصال، بخش و انسجام‌آور در قرآن برای اهداف معناشناختی و یا بلاغی معین به کار گرفته شده است تا به تعامل ارتباطی هدفمند نایل گردد. عناصر بلاغی اتصال‌بخش، در قرآن برای آن به کار می‌رود که آثار بافتاری و زیبایی‌شناختی خاص حاصل گردد. بنابراین همواره ممکن نیست که برای نزدیک شدن به صورتهای زبان‌شناختی زبان مبدأ، ساختارهای آهنگین زبان مقصد ساخته شود. همچنین بعضی از مجازهای قرآنی را نمی‌توان به زبان مقصد برگرداند؛ چرا که از نظر زبان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی متفاوت از زبان مبدأ است.

ترجمه بافتار بیشتر ناظر به صورت است تا محتوا. ما آرزو داریم به معادل‌یابی نایل شویم، هم برای محتوا و هم برای صورت نایل؛ ولی محظوراتی که ما در ترجمه بافتار قرآنی با آن مواجهیم اغلب از جنس و در حوزه صورت است. صورت قرآن، در تکوین اولیه‌اش، معنا محور است. ترجمه قرآن، از نظر غزالی ناممکن است. روایت مترجم را هرگز نمی‌توان قرآن دانست، بلکه فقط روایتی یا تعبیر و تفسیری در زبان بیگانه است. و این به سبب از دست رفتن ارزشهای بلاغی (هنری – ادبی) و سایر معانی ثانویه فحوایی است که الفاظ به آنها هم اشارت دارد.

از نظر اسد – یکی از مترجمان معاصر و برجسته قرآن به انگلیسی – قرآن نمایانگر حد اعلائی زیبایی بیان است و در ترکیبهای نحوی و بلاغی (ادبی / هنری) و استفاده از تأکیدات آوایی بی‌همتاست، و این همه، آن را ترجمه‌ناپذیر می‌گرداند. مقدمه ترجمه‌اش نتیجه می‌گیرد که ترجمه نمی‌تواند حق قرآن را به جای آورد، و نیز حق معانی تو بر توی آن را.

مترجم دیگر و مشهور و موفق قرآن به انگلیسی پیکتال (Pickthall) هم معتقد است که قرآن ترجمه‌پذیر نیست. او اذعان دارد که خودش در مقام یکی از مترجمان قرآن ترجمه‌ای لفظ‌گرایانه به دست داده، با آنکه حد اعلائی کوشش را به خرج داده تا زبانی مناسب

براي اين ترجمه پيدا کند؛ ولي حاصل کار و کوشش او قرآن کریم يا مجيد نيست، يعني سمفوني تقليدناپذير و اعجازين نيست که نواهاي آن انسان را به وجد و گريه مي آورد. همچنين مي گويد که ترجمه قرآن هرگز جاي متن عربي آن را نمي گيرد. يوجين نايدا ترجمه پژوه نامدار مي گويد: بسيار نادر پيش مي آيد که کسي در ترجمه به بازآفريني صورت و محتوا نايل آيد. غالباً و معمولاً فرم فدائي محتوا مي گردد.

*ترجمان وحی(ش27)

نوشته حسين عبدالرؤف/ترجمه: بهاءالدين خرمشاهي